جلسه 16 88-87 مکاسب محرمه / تمثال و تصوير

**بسم الله الرحمن الرحيم**

## حکم ساخت مجسمه

فرع سوم اين بود كه، حرمت يا كراهت ساخت مجسمه، شامل مجسمه ملك و جنّ و موجوداتي كه داراي حيات هستند اما داراي نه حيات مادي مرئي و محسوس، مي شود يا نه؟

در اينجا همان طور كه اشاره كرديم دو قول وجود دارد :

### الف. حرمت ساخت مجسمه مطلقاً

يك قول كه ظاهراً نظر صاحب جواهر هم همين است كه حرمت دارد و حرمت بنابر قول كساني كه قائل به حرمت اند و احياناً كساني كه قائل به كراهت اند، شامل جنّ و ملك هم مي شود.

### ب. حرمت ساخت مجسمه غير جن و ملک

قول ديگري هم اين است كه نه، اختصاص به غير جن و ملك دارد مثلاً حضرت امام در مكاسب نظرشان اين است. در مورد كراهت، ‌اين است كه اين را امام فرمودند و تأكيد دارند با نگاه فلسفي اي كه به اين مورد داشتند و به خوبي نشان مي دهد كه نگاه فلسفي اين چنين مواقعي در بحث هاي فقهي تأثير مي گذارد.

ابتدا وجوهي كه براي اختصاص مي شود اقامه كرد، را بررسي مي کنيم. يعني حرمت، به ملك و جنّ تسرّي نمي كند و اين كه ساختن مجسمه و پيكر ملك و جن مشمول حرمت نيست، اول وجوه اين را مي گوييم و ضمن وجوه آن طرف را هم مي گوييم.

### روايت « محمد بن مسلم »

اين وجوه را مي توان به اين ترتيب تنظيم كرد كه اولين وجه روايت محمد بن مسلم است كه ديروز به آن اشاره كرديم كه در آن تعبير به حيوان، يا حَيَوان آمده است. وجه اول اين است كه گرچه ممكن است كسي ادعا کند اين اطلاقاتي داريم ولي اطلاقات حرمت يا كراهت ساخت مجسمه، مقيَّد مي شود به مقيداتي، يكي از آن مقيِّدات، همان روايت محمدبن مسلم است كه قبلاً‌ هم اشاره شده است. روايت محمد بن مسلم، بنابراين كه بگوييم ربطي به بحث داريم ـ روايت آخر باب 3 احكام مساكن، است ـ روايتش دارد « سألته عن التماثيل »، حضرت فرمودند: « لابأس ما لم يكن حيواناً » كه مفهومش اين است كه اگر تصوير و مجسمه حيوان بود، آن وقت فيه بأسٌ.

با ملاحظه اين روايت اينجا موضوع حرمت ، مجسمه حيوان است و حيوان شامل ملك و جن نمي شود. اين استدلال اول است براي اين كه اختصاص دارد حكم بر غير ملك و جنّ و به حيوانات اين عالم طبيعي.

## مفهوم کلمة «‌حيات »

حيات در مقابل موت است منتهي دائره ها و معاني مختلفي است كه هر كدام در قرآن استعمال شده است.در مفردات راغب خيلي اين كلمه حيات را خيلي خوب تقسيم بندي كرده معاني حيات را، 6،7 معني ذكر كرده است و حيات ما چند دائره دارد:

### الف. حيات عامه

يك حيات به معناي خيلي عام كه در اين عالم است. كه حيات يعني معناي عامي كه موجودي كه تغذيه مي كند و شامل نبات و حيوانات و انسانها مي شود.

### ب. حيات غير نباتي

يك معني اين است كه موجودات غير نباتي ولي شامل انسان شود.

### ج. حيات انساني

يك معناي حيات هم اين است كه اخص از اين باشد، اختصاص به انسان داشته باشد.

معناي اول، نبات، حيوانات و انسان،‌ معناي دوم مقابل نبات است، حيوانات و انسان را دربرمي گيرد و معناي سوم انسان را دربر مي گيرد و مختص اوست.

### د. حيات الهي

معاني ديگري هم در آنجا وجود دارد كه همين طور مي شود اخص كرد، كه حيات به معناي خيلي حقيقي اي كه همان عالم مجردات مي شود. معناي ديگر اين است كه حيات مطلقي كه مخصوص خداست.

### و. حيات معنوي

گاهي مقصود از ذكر« حيات و احياء » آن حيات طيّبه و حيات همراه لذات معنوي است كه در آيه شريفه مربوط به شهداء اين جوري است، « **لاتقولوا لمن يقتل في سبيل الله أمواتاً بل احياء عند ربّهم يرزقون** » در« احياء» بعضي اصل حيات را در نظرمي گيرند و مشكلاتي پيش مي آيد كه به چه شکلي همه موجودات عالم حيات برزخي دارند و بعضي ها گفته اند كه حيات، حيات خاصي است كه همراه با تنعمات ويژه الهي است.

### مفهوم کلمة « حَيَوان » در روايت « محمد بن مسلم »

عرض كرديم كه بايد مشخص كرد كه مقصود از كلمه حيوان چيست؟استدلالي مبني بر اين كه حَيوان اختصاص به موجودات غير ملك و جن دارد و نباتات را نمي گيرد، صحيح است. اما شامل جن و ملك هم نمي شود.

### الف. ديگاه اول : شمول « حَيَوان » بر ملک و جن

كساني گفته اند كه مفهوم حيوان مفهومي است كه « مافيه الحياة » ، مقرّ الحياة است و حيات چون آني است كه شامل عالم مجردات و ملك و جن و... مي شود اطلاق حيوان بر آنها مانعي ندارد ولي جواب، جواب تامي نيست. اين كه در اين نوع استعمالات، حيوان، اطلاق بر ملك و جن شود، خيلي متداول نيست، كاربردهاي حيوان در روايات فقهي نشانگر اين است كه حيوان شامل آنها نمي شود و بيشتر حيوان در روايات فقهي حتي مقابل انسان هم است، نه آن مفهوم جنسي كه شامل انسان شود . فلذا اين كه كسي بخواهد بگويد مفهوم لفظ حيوان به ملك و جن هم شمول دارد، بعيد است. استعمال متداوال نيست بلكه شمولش نسبت به انسان هم وضوح ندارد.

### جواب آقاي اعرافي

منتهي اينجا شمولش نسبت به انسان به خاطر روايات ديگر، به خاطر اين قرائني كه در موضوع است و مجسمه معلوم بوده كه شامل انسان هم بوده و فرقي ندارد، نسبت به او ممكن است بگوييم شمولي دارد ولي شمول آن نسبت به ملك وضوحي ندارد . نمي گوييم حتماً حيوان شامل جن و ملك نمي شود و فقط اختصاص به ذي روح اين عالم مادي دارد، مي گوييم وضوح ندارد، و لااقل اجمال دارد و همين دليل سبب مي شود كه نتوانيم به نفسه به آنها تسرّي دهيم . از نظر لغوي شمولش مانعي ندارد، ولي كاربرد فراوان حَيَوان در غير جنّ و ملك و در همين حيوانات مانع از اين مي شود كه اين اطلاق را در اين كاربرد به آن اطمينان پيدا كرد . يعني ظهورش محرز نيست.

تا اينجا اين استدلال به نظر درست مي آيد و اين جواب كه بگوييم حَيَوان يك مفهوم عامي است،كه آنها را شامل مي شود، نه اين يك نوع انصراف عقلي است يا لااقل ترديد است كه نمي تواند شامل آن شود.

### ب. ديدگاه دوم : شمول « حَيَوان » بر تمام موجودات

جواب دوم اين است كه در اينجا ما نمي گوييم مفهوم هم شمول دارد، ولي شرايط بحث مجسمه و ساخت مجسمه طوري است كه مي شود القاء خصوصيت كرد، به خصوص با توجه به اين كه ظاهر اوليه حيوان غير انسان است.

ولي چرا به انسان تسري مي دهيم ؟ براي اين كه در روايات ديگر كه رجال و نساء را مطر ح مي كند از طرف ديگر هم كه مجسمه ها كه از نظر واقعي طوري بوده كه در عالم خارج مجسمه انسان و.. خيلي متداول بوده است، به اين شاهد و قرينه مي آوريم اگر نگوييم لفظ هم وجود دارد مي گوييم الغاء خصوصيت مي كنيم که شامل آن موجودات هم مي شود، عين مسأله در ملك وجن هم مي شود گفت. مي گوييم آن در آن زمان چه كه تداول داشته در هر زماني تداول داشته و رايج بوده، اين است كه مجسمه ها اختصاص به انسان نداشته و شامل حيوان هم مي شده و خيلي وقت ها مجسمه ها مجسمه هاي موجودات ماورايي بوده است حتي بت هايي كه ساخته مي شده، معمولاً اولش اين طور بوده، نمي گويد كه خود اين را بماهو هو، مي گويد اين نمادي و صورتي از موجود ماورايي است كه من آن را مي پرستم، چون اين تداول داشته است بعيد نيست كه بگوييم در اينجا با اين قرينه خاصه يا لفظ شامل ملك و جن مي شود يا لفظ هم نشود، الغاء خصوصيت مي شود.

نكته اين است كه در بحث اول مي گويد حيوان في حد نفسه مي تواند اطلاق و شمول داشته باشد، آن را جواب مي دهيم، مي گوييم اين اصطلاح كاربرد ندارد، اما وجه دوم مي گويد ما يك قرينه اي خارجي داريم، اين قرينه خارجي در ظهور، اثر مي گذارد، يا لااقل ما را در الغاء خصوصيت كمك مي كند. قرينه خارجيه هم اين است كه ساخت مجسمه ها هميشه چنين نبوده كه مجسمه حيوانات يعني كبوتر و.. باشد، مجسمه انسان هم متداول بوده است و همين طور ساخت مجسمه هايي كه به صورت بت و يا غير بت بوده است و نمادي از موجودات ملكي بوده و اگر جايي بخواهدمجسمه را به آن چيزهاي خاص دنيايي اختصاص بدهد و شامل آنها نشود با توجه به اين رواج، اختصاص به يك بيان و ذكري داشت، چون چنين بياني نداشت، مي شود بگوييم لفظ شامل اينها مي شود يا لااقل در اينجا به خاطر اين قرينه خاصه يا لااقل ما الغاء خصوصيت مي كنيم، مي گوييم حيوان با الغاء خصوصيت به موجودات ماورايي هم تسري مي كند.

### جواب آقاي اعرافي

بنابراين به نظر مي آيد كه در كلمه حيوان نهايت مفهومي كه مي شود با آن موافقت كرد اين است كه شامل انسان هم مي شود. اما شمول كلمه حيوان بر موجودات ماورايي، تداول ندارد. اصطلاح حيوان بر ملك و.. و الغاء خصوصيتش هم اطميناني وجود ندارد، پس نتيجه اين بحث تا اينجا اين است كه ظهور لفظ در موجودات حيواني، و حداكثر انسان هم است، و شمولش نسبت به موجودات غير انساني و عالمي يعني ملك و.. شمول واضحي ندارد، الغاء خصوصيتش هم الغاء خصوصيت روشني نيست.

## اطلاق روايت « محمد بن مسلم » بر حفظ يا ساخت صور

البته اينها روي فرض است، براي اين كه ما قبلاً مي گفتيم در اين كه « لابأس ما لم يكن حيواناً » شامل مجسمه سازي شود، اصلاً ترديد است، مي گفتيم شايد براي اقتناع و حفظ صور باشد. اگر بگوييم شامل ساختن مي شود، اينها جوابهايش است، مي گوييم شامل ملك و جن نمي شود، اگر مبنايي اشكال کنيم، اصلاً با بحث بي ارتباط مي شود. البته در بحث اقتناع صور همين بحث اثر دارد. اين يك وجه كه بگوييم اين روايت محمد بن مسلم اختصاص دارد به غير ملك و جن به موجودات اين عالم،‌ و اين وجه تا اين حدش به نظر مي آيد وجه درستي است يعني روايت كه مي گويد اشكالي ندارد مگر اين كه حيوان باشد، اين كه اين حيوان شامل ملك و جن باشد تا اشكال پيدا کند محرز نيست، و لذا مي شود به همان اطلاقات در آن تمسك كرد.

## تمسک به اطلاق در روايت « محمد بن مسلم »

البته در صورتي كه بگوييم شامل نمي شود. اگر كسي بگويد شبهه مفهوميه دارد اينجا با عام مي شود تمسك كرد يا نه؟ بحث هاي ديگر پيدا مي شود يعني يك بار اين است كه حيوان را تعميم به ملك و جن مي دهيم، مانند اين كه بعضي گفتند، شامل مي شود،‌ يك بار مي گوييم نه، شامل ملك و جن نمي شود، خوب يا ظهور يا الغاء خصوصيت نمي شود، در اين صورت تمسك به اطلاقات مي كنيم كه مانعي ندارد، ‌يك وقتي هم است كه شبهه مفهوميه داريم يعني نمي دانيم كه حيوان شامل او مي شود يا نمي شود اگر شبهه مفهوميه باشد تمسك به عمومات هم نمي شود كرد.

اگر گفتيم حيوان شامل ملك و جن نشد، نه لفظش نه با الغاء خصوصيت، در اين صورت تمسك به اطلاق مي كنيم و ما اين را بعيد نمي دانيم ولي اگر گفتيم اجمال داشت و با شبهه مفهوميه از بحث رد شديم نمي توانيم به اطلاق تمسك كنيم. با تفصيل هايي كه در اصول دارد. در شبهه مفهوميه نمي شود به عام تمسك كرد.

### جمع بندي

بنابراين در « مالم يكن حيواناً » « حَيَوان » شمول به ملك و جن ندارد و مي شود به اطلاقات تمسك كرد. اين وجه اول كه به نظر ما وجه اول درست است براي اختصاص حكم به غير ملك و جن.

## نظر امام خميني؛ حرمت ساخت مجسمه ذي الروح

وجه دوم براي اين كه ملك و جن از دائره حكم خارجند، اين است كه روايات نفخ ( رواياتي كه در آن دارد که : كلّف يوم القيامة أن ينفخ و ماهو بنافخ فيها ) عمده در بحث است امام مي فرمايند اصل در حرمت مجسمه سازي موجودات ذي روح، روايات نفخ است كه ايشان چون مرسلات ابن ابي عمير را معتبر مي دانند، مي گويند يكيش معتبر است و بقيه معتبر نيست، و ما مي گوييم هيچ كدام معتبر نيست و جبر به شهرت را معتبر كرديم.

## ظهور روايت نفخ (كلّف يوم القيامة أن ينفخ و ماهو بنافخ فيها ) در نظر امام

ولي به هر حال اين روايات نفخ در اينجا مهم است در استدلال براي حرمت، يا حداقل كراهت. بايد ببينيم روايت نفخ چه ظهوري دارد و شامل موجودات جني و ملكي هم مي شود يا نه؟ ايشان مي فرمايند اين روايات نفخ شامل موجودات ملكي و جني نمي شود و در آن اطلاقي وجود ندارد، همان طور كه گفتيم حيوان اطلاق ندارد، ملك و جن را نمي گيرد، مي فرمايند اين هم جنّ و ملك را نمي گيرد، شامل ملائك و.. نمي شود؟ كلمه نفخ به كار رفته است، كسي كه مجسمه اي ساخت مجبور مي شود روح در آن بدمد، و دميدن در شيء همان طور كه مي دانيد در موجودات مادي متصور است، به عبارت ديگر ما موجودات امري داريم، موجودات خلقي داريم، موجودات خلقي هستند، كه اول كالبدي دارد كه در يك حركت رحم انجام مي شود، يا شكل ديگر كه ابتداي خلقت بوده است. كالبدي در يك فرايند تدريجي ايجاد مي شود بعد نفخ روح در كالبد مي شود. در يك حركت تدريجي اين موجود داراي روح مي شود. بعد از آماده شدن جسم، نفخ روح مي شود. اين دميدن روح و نفخ روح در موجودات خلقي است كه تحقق و ايجادشان به صورت تدريجي با تعبير قرآني، نفخ روح است، اينها موجودات خلقي هستند حتي موجودات مجرد اين عالمي مثل انسان و.. تركيبي است با نفخ محقق مي شود و ذو حيات مي شود.

اما نوع دوم موجودات امري هستند، موجودات مجردند در موجودات مجرد تحققشان به امر كُن است، چنين نيست كه چون ملائك كالبد و جسمي ندارند، بگوييم كالبدي داشتند، بعد از يك حركت جوهري در يك حركت تدريجي، اين جسم آماده شد براي نفخ روح شدن، چنين چيزي نيست، براي اين كه آنها مجردند و در آنجا فقط كُن فَيكن است. چنين نيست كه بخواهد ماده اي باشد و بعد با حركتي آماده براي نفخ روح شود و كالبد و امكان ذاتي براي تحققش كافي است. همين كه مي تواند موجود است و چنين نيست كه وجود تدريجي نفخه اي داشته باشد. ذو حيات هاي ماوراء طبيعي و عالم مجردات هستند.

## مفهوم « خلق »

خلق دو اصطلاح دارد:

### الف. خلق عام

يك اصطلاح عامي دارد كه موجوداتي كه ماده سابقه هم مي خواهد داشته باشد و همه را مي گيرد .

### ب. خلق مقابل امر

يك اصطلاحي كه در قرآن هم بيشتر به كار مي رود، خلق مقابل امر است،‌ ابداع است، يا امر« كُن » است. آنهايي كه موجود مسبوق به ماده و حركت است خلق مي گويد و ديگري را ابداع مي گويد. خلق و تكوين و.. در موجودات مادي است حتي موجودات ذي روح . اينجا هم حالت خلقي دارد، اول جسمي است و مادي و شرايط است و بعد نفخ روح مي شود.

بنابراين ايشان مي فرمايند چون موجودات ماورايي و ملكي و عالم ملائكه، عالمي است كه در آنجا خلق به معناي خاص متصور نيست، و نفخ روح آنجا معني ندارد، كه اصلاً جسم و جاني نيست كه نفخ روح شود، مي فرمايد خودش موجودي است كه با امر كُن ابداع مي شود و از كَتم عدم بيرون مي آيد و محقق مي شود. ايجاد دفعي است، ايجاد تدريجي مسبوق به ماده و شرايط حركتي.

اگر در تفاوت ايجاد خلقي و ايجاد امري توجه کنيد، معلوم مي شود كه در ايجاد امري، كه همان عالم ملائكه است آنجا نفخ روح وجود ندارد.

با توجه به اين استدلال دوم امام مي فرمايد كه عمده در بحث حرمت مجسمه سازي، رواياتي است كه مي گويد؛ **كلّف أن ينفخ فيها و ما هو بنافخ فيها** و اين تعبير نفخ و كه همان ايجاد ماده است و اين كه روح و تركب است اين اختصاص به حيوان و انسان دارد اما شامل ملائكه نمي شود. اين وجه هم برايش پاسخ هايي دادند كه بررسي مي كنيم.

## جوابِ تقرير امام در تجرد ملائکه

### الف. نظر علامه مجلسي و آقاي خوئي : « تجسيم ملائک »

يك وجه بحث مبنايي است كه آقاي خوئي به آن اشاره دارند و مبتني بر آن چيزي است كه ديروز هم اشاره كردم كه كساني قائلند به اين كه ملائكه هم موجودات مادي هستند، منتهي جسم و ماده آنها، جسم و ماده لطيفه اي است نه اين كه جوهراً و ماهيتاً و ذاتاً متفاوت با موجودات مادي باشد، اين يك ديدگاه است. اين ديدگاه مي گويد مثلاً علامه مجلسي سخت به اين معتقدند و آقاي خوئي هم قائلند. مي فرمايند كه مرحوم علامه مجلسي فرموده اند كسي كه قائل به تجسم ملائكه نباشد، منكر ضروري اي است و از ضروريات دين است كه ملائكه موجودات مجرده نيستند و مادي هستند، اولي اجنحة هستند، بال دارند، قدرت هاي مادي وجودشان مادي است.

روي اين مبنا اگر كسي بپذيرد مي گويد كه فقط نوع جسمشان يك كمي تفاوت دارد، مثل اين كه ما ذرات جسماني نامرئي هم زياد داريم كه علم كه پيشرفت كرده اينها را هم كشف كرده، انرژي هم همين طور است و انرژي هم يك موجود مادي است گرچه به چشم نمي آيد آن هم ملائكه را چنين چيزي تلقي كردند بر حسب استظهاري كه از پاره اي روايات دارند. اگر اين اشكال باشد اين اشكال مبناي است يعني مي گويد ملائكه هم مثل موجودات اينجا هستند منتهي يك كمي لطيف تر هستند، وقتي كه مادي شد، آن وقت مركب از جسم و روح مي شود و نفخ هم در او معني دارد منتهي نفخ خاص خودش، آن وقت اين روايات اين را هم شامل مي شود، اين يك جواب است كه اين جواب، بحث مبنايي است و ما هم مبنايي است و نمي خواهيم وارد بحث فلسفي شويم.

### نظر آقاي اعرافي

ولي به اجمال موضع خودمان را مي گوييم كه ما ملائكه را في الجمله موجودات مجرد مي دانيم و تجرد را مخصوص خداوند نمي دانيم آن يك ويژگي هاي خاص خدا وجود دارد، و تجرد خاص تبارك و تعالي نيست و موجودات مجرد ديگري هم هستند كه در آنها تركب از جسم نيست و اصلاً خواصّ جسم و.. در وجود آنها نيست و حداقل ملائكه و در بعضي از فروض و مصاديقش از همين قبيل است. اين اشكال مبنايي است و جواب هم مبنايي است.

تعبير ملك، ممكن است شامل شود دو نوع موجودات را، هم موجودات مجرد و هم بعضي موجوداتي كه موجودات لطيفه جسماني هستند. ولي الاموجود مجرد را كه نمي توانيم بگوييم كه هم است و هم نيست. ما مي گوييم موجوداتِ...

### ب. جواب دوم : «ظهور نفخ بر موجود حاکي»

جواب دومي كه مي شود اينجا داد اين است كه اين رواياتي كه « **كلّف أن ينفخ فيها** » آمده است به لحاظ محكيّ نيست، به لحاظ حاكي است.

امام اين بحث را بردند روي محكي و گفتند محكي مجسمه هايي كه حكايت از حيوانات مي كند يا انسان مي كند، انسان و حيوان، نفخ در آنها مي شود ولي آنچه حكايت از ملائكه مي كند كه آن ملائكه در آنها نفخ نمي شود و وجودشان با نفخ روح نيست،‌ اما مي شود. روايت كار به محكي ندارد و مربوط به همين مجسمه است كه حاكي است حالا اين مجسمه ملك باشد يا مجسمه فلك و كبوتر باشد يا انسان و جن و.. در هر حال ولو اين كه محكي تفاوت دارد اما اين حاكي، جسم است و جسم اگر بخواهد ذو حيات شود، بايد در او نفخ شود. ممكن است بگوييم اين كاربرد تعبير نفخ در اينجا به لحاظ اين است كه اين موجودي كه دست ساخته انسان است در هر حال يك موجود جسمي است و اگر بخواهد حيات پيدا کند بايد نفخ روح شود و كار به محكي ندارد. آنچه كه شما در اين روايات داريد كه **« من صوّر صورة كلّف أن ينفخ فيها، أن ينفخ فيها »** به لحاظ اين كه، اينجا منظور ساخت يك پيكره اي است كه حيات پيدا كردن او با نفخ كردن در او است و اين موجود طبيعي است نه محكي اوست كه بگوييم ملك با غير ملك فرق مي كند.

ممكن است اين هم جواب داده شود كه جواب بي ربطي هم نيست. ممكن است بگوييم تعبير نفخ از لحاظ اين است كه بالاخره شما چيزي ساختيد که اگر بخواهد حيات پيدا کند، نفخ مي خواهد. اين موجود مادي كه اينجا ساخته شده مورد مذمت است ، حالا حكايت از ملك باشد يا جن باشد، يا هر چيز ديگر، اگر بخواهد حيات پيدا کند بايد نفخ شود . ولي نمي شود نفخ در او كرد.

### نظر آقاي اعرافي

بنابراين بعيد نمي دانيم كه به لحاظ حاكي باشد نه به لحاظ محكي. گرچه با يك وجه ديگري در اين هم مي شود استبعاد كرد. آن اين كه در بعضي اين روايات اصلاً تعبير حيوان آمده است. همه اش نيست ولي در بعضي مي گويد: « من صوّر صورة حيوانٍ، يا من صوّر حيواناً» در دو سه روايت از اين5،6 روايت تعبير حيوان آمده است كه اگر اين باشد آن وقت بعيد است كه كلمه حيوان شامل ملائكه شود فلذا در مجموع نظر ما نسبت به اين وجه دوم اين است كه اين روايات هم شمولش نسبت به ملك و.. محل ترديد است. براي اين كه در خود اين روايات هم تعبير حيوان آمده است و شمولش يك مقدار مستبعد است. البته از جهت سندي هم اين روايات را معتبر نمي دانستيم.